



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال شانزدهم، شماره ۳۹، زمستان ۱۴۰۳

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۳۹-۱۲۳

ضمیمه انعکاسی «خود خود» در غزلیات شمس (بررسی بازتاب یک ویژگی گویشی)^۱

محسن صادقی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰

چکیده

مولانا در آفرینش‌های ادبی خود، به زبان طبیعی خانواده‌اش که زبان ناحیه و خَش و بلخ و شرق خراسان است، بسیار توجه داشته است؛ از این رو، بهره‌گیری از گویش‌های محلی این مناطق، برای فهم بهتر آثار وی اهمیت فراوان دارد. در غزلیات شمس، علاوه بر «خویش»، «خویشتن» و «خود» گاه «خود خود» نیز به‌عنوان ضمیر مشترک دیده می‌شود. هدف از انجام این پژوهش، بررسی کاربرد اخیر است. برای دستیابی به این هدف، نخست شاهد‌های ناظر بر کاربرد «خود خود» در غزلیات شمس و برخی متون دیگر ذکر می‌گردد، سپس تداوم و بقای آن در برخی گویش‌های امروزی نشان داده می‌شود. آن‌گاه، به کمک شم گویشی نگارنده، جوانب مختلف آن به‌دقت بررسی می‌گردد. بر این پایه، «خود خود» در گویش‌های فارسی رایج در بلخ، هرات، مناطق هزاره‌نشین افغانستان، شرق خراسان جنوبی و شرق خراسان رضوی و برخی متون کهن متعلق به این مناطق، «ضمیمه انعکاسی» است و می‌تواند در جمله، نقش‌های دستوری مفعول بی‌واسطه، مفعول باواسطه و مضاف‌الیه را بر عهده گیرد. بیان این نکته هم ضرورت دارد که سبک‌شناسان و زبان‌شناسان، پیرامون اهمیت توجه به تفاوت‌های ناشی از متغیرهای جغرافیایی در گونه‌ها و سبک‌های فارسی اتفاق نظر دارند.

کلیدواژه‌ها: مولوی، غزلیات شمس، ضمیمه انعکاسی، خراسان، گویشی، گویشی‌های ایرانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2025.48787.2629

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران: mohsen.sadeghi@pnu.ac.ir

مقدمه

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی یکی از بزرگان شعر و ادب فارسی است. «وی در شهر بلخ، در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ ق متولد شد و نیاکان او همه از مردم خراسان بودند. خود نیز همواره خراسانی بودن خویش را از یاد نمی‌برد. با اینکه عمرش در قونیه گذشت، همواره از خراسان یاد می‌کرد و خراسانیان آن سامان را با عنوان همشهری خطاب می‌کرد. مولانا به زبان طبیعی خانواده خودش که زبان ناحیه و خُش و بلخ و شرق خراسان است، بسیار توجه داشته است. آثار این لهجه در شعر او، همه جا دیده می‌شود. این انتخاب لهجه به هیچ‌روی محصول آن چیزی که اهل ادب آن را جوازات شاعری می‌شمارند poetic licence نیست» (مولوی، ۱۳۸۷؛ مقدمه شفيعی کدکنی: ۱۴۱-۱).

تا به امروز، برای فهم و دریافت بهتر سخن مولانا، کم‌وبیش از عناصر زبانی حفظ شده در برخی لهجه‌ها و گویش‌های محلی استفاده شده است. برای نمونه، رجایی بخارایی (۱۳۷۵: ۹-۱۱) با بهره‌گیری از لهجه بخارا، معنای واژه مبهم «فاریدن» (=خوشایند و موافق طبع بودن) در فیه‌ما فیه را مشخص نموده است؛ شفيعی کدکنی نیز به کمک لهجه‌های امروز خراسان، به‌ویژه کدکن، معنای برخی کلمات دشوار و ناشناخته غزلیات شمس را تعیین کرده است (برای نمونه، بنگرید به مولوی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۱۱)؛ صادقی (۱۳۹۳: ۱۲۸-۱۲۴) نیز بر پایه گویش‌های امروزی، معنی «فرمان‌بر و مطیع» را برای «مری» در بیتی از شاهنامه فردوسی پیشنهاد کرده، وی «مری» در بیت زیر از غزلیات شمس را نیز به همین معنی دانسته است:

تو مری باشی و چاکر اندر این حضرت به است ای افندی هین مگو این را مری و آن را مری
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۴/۶)

وی در مقاله دیگری با عنوان «پرتوی نو بر فعل ربطی «اید» در طبقات‌الصوفیه (۱۴۰۲)، با ذکر شاهد‌های متعدد از کاربرد فعل ربطی «اید»/ ayad/ āyad در برخی متون کهن و گویش‌ها، «آید» در بیت زیر از مثنوی معنوی را هم فعل ربطی به حساب آورده است:

سر بریدن واجب آید (= باشد) مرغ را کو به غیر وقت جنباند ذرا

(مولوی، ۱۳۹۸: ۲/ ۴۹۷)

فکرت در مبحثی از کتاب فارسی هروی، با عنوان «برخی از واژه‌های متداول فارسی

هروی امروز در شعر شاعران متقدم» (۱۳۷۶: ۳۳۴-۳۱۵) تعداد قابل توجهی از کلمات مشترک آثار مولوی با فارسی هروی را بیان کرده است. وی در کتاب *لهجه بلخ و دریافت بهتر سخن مولانا* (۱۴۰۰) هم تداوم تعدادی از خصوصیات زبانی آثار مولوی را در لهجه بلخ نشان داده است. فکرت، در این اثر، با ذکر دو شاهد از غزلیات شمس:

ای که تو چشمه حیوان و بهار چمنی
چو منی تو، خود خود را که بگوید چو منی؟!
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۶/۶)

هین ز منی خیز کن با همه آمیز کن
با خود خود جبه با همه چون معدنی
(همان: ۶/۲۴۴)

در مورد «خود خود» نوشته است:

«شخص خود، این ترکیب مکرر به کار می‌رود؛ مثلاً تو خود خود را بازی می‌دهی، یعنی تو خودت را فریب می‌دهی یا اینکه: نمی‌خواهم که مرا نگاه کنی تو خود خود را نگاه کن، یعنی نمی‌خواهم که مواظب من باشی تو مواظب خودت باش» (فکرت، ۱۴۰۰: ۱۲۱).

اینکه به مدد یادداشت فکرت، از بقا و رواج «خود خود» در لهجه امروز بلخ آگاه می‌شویم نکته بسیار سودمندی است، اما به چند دلیل، ضرورت دارد جوانب آن با دقت بیشتری بررسی شود: اول اینکه در کتاب مذکور، برای توصیف دستوری «خود خود» به ذکر ترکیب بسنده شده و به ضمیر مشترک و به تبع، تأکیدی یا انعکاسی بودن و نقش‌های دستوری آن در جمله اشاره نگردیده است؛ دوم اینکه در هر دو شاهد بیان شده از لهجه بلخ، «خود خود» در جایگاه دوم مشخص مفرد: «خودت» به کار رفته است، در حالی که در غزلیات شمس، بر شخص‌های دیگر نیز دلالت دارد (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به ادامه همین نوشته) و سوم اینکه وی فقط به کاربرد «خود خود» در غزلیات شمس و لهجه بلخ اشاره نموده و این در حالی است که در اثر دیگری از نامبرده: *فارسی هروی* (۱۳۷۶: ۴۴) برای کاربرد این ضمیر در هرات نیز شهادی به چشم می‌آید:

«تو خود خور هوش کو» to xod xor huš ko «تو مواظب خودت باش»

برای درک بهتر این عنصر زبانی، در نوشتار حاضر، نخست به مبحث ضمیر مشترک و دسته‌بندی آن به انعکاسی و تأکیدی اشاره می‌شود. در ادامه شاهد‌های مبنی بر کاربرد ضمیر

مشترک «خود خود» در غزلیات شمس و برخی متون دیگر ذکر می‌گردد و تداوم و بقای آن در برخی گویش‌های امروزی نشان داده می‌شود. آن‌گاه، جوانب مختلف این ضمیر به شیوهٔ تحلیلی توصیفی بررسی می‌گردد. بیان این نکته نیز ضرورت دارد که ضمیر «خود خود» در گویش مادری نویسندهٔ این نوشتار رواج دارد. بی‌گمان، شمّ گویشی وی در تشخیص و توضیح این عنصر دستوری مؤثر بوده است.

ضمیر انعکاسی «خود خود»

ضمایر مشترک فارسی دری عبارت‌انداز، خود (xwad، امروزه xod، فارسی میانهٔ زردشتی xwad)، خویش (xwēš، امروزه xiš فارسی میانهٔ زردشتی xwēš) و خویشتن (فارسی میانهٔ زردشتی xwēštan) (برای رک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۱۴۴-۱۴۲). ضمیر مشترک با دو گونه نقش یا رابطهٔ دستوری متفاوت به کار می‌رود. یکی با روابط دستوری مفعول صریح یا متمم حرف اضافه‌ای هم مرجع با نهاد، دیگری با مفهوم «تأکید» که در آن هم مرجع بودن با نهاد بی‌تأثیر است. به ضمیر مشترک هم مرجع با نهاد، ضمیر مشترک انعکاسی یا به‌طور خلاصه «ضمیر انعکاسی» و به ضمیر مشترک با مفهوم تأکید، ضمیر مشترک تأکیدی یا «ضمیر تأکیدی» گفته می‌شود (رک. مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۶: ۱۸۰-۱۷۸). در غزلیات شمس نیز مثل اغلب متون فارسی دورهٔ دری، ضمایر مشترک «خود»، «خویش» و «خویشتن» با دو گونه نقش یا رابطهٔ دستوری دیده می‌شود:

الف. نقش تأکیدی

در سینه‌ها برخاسته، اندیشه را آراسته هم خویش حاجت خواسته، هم خویشتن کرده روا
(مولوی، ۱۳۷۸: ۴/۱)

ای خواجه سرمستک شدی، بر عاشقان خنبک زدی

مست خداوندی خود گشتی گرفتی با خدا

(همان: ۲۱/۱)

بکن آنجا مناجات، بگو اسرار و حاجات سلیمان خود همی داند زبان جمله مرغان را

(همان: ۴۳/۱)

ب. نقش انعکاسی

از جرم ترسان می شوی، وز چاره پرسان می شوی

آن لحظه ترساننده را با خود نمی بینی چرا؟

(همان: ۵/۱)

گه قصد تاج زر کند، گه خاک ها بر سر کن

گه خویش را قیصر کند، گه دلق پوشد چون گدا

(همان: ۲۴/۱)

با این همه، در این کتاب، «خود خود» نیز در جایگاه ضمیر مشترک دیده می شود:

آتش گفتش که: «برون آمدم از خود خود (= خودم) روی بیوشم چرا؟»

(همان: ۱۵۶/۱)

جمله چو شهد و شیر شو وز خود خود (= خودت) فقیر شو

زانک ز شه فقیر را عشر و زکات می رسد

(همان: ۱۶/۲)

بی خودم کن که از آن حالت آزادی هاست بنده آن نفرم کز خود خود (= خودشان) آزادند

(همان: ۱۳۸/۲)

ای که تو چشمه حیوان و بهار چمنی

چو منی تو خود خود (= خودش) را که بگوید چو منی؟!

(همان: ۱۶۳/۶)

هین ز منی خیز کن با همه آمیز کن با خود خود (= خودت) حبه با همه چون معدنی

(همان: ۲۴۴/۶)

افزون بر غزلیات شمس، «خود خود» با همین کاربرد در برخی متون دیگر هم دیده می شود:

ور نداری و تکلف می کنی هم تو خود خود (= خودت) را تعرف می کنی

(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۹)

همدم دیو به از مونس خود خود (= خود) بودن

آدمی نیست حقیقت که پری داری نیست

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۸۹۸)

- «یکی را لباس بلا کرد و دیگر را خلوت و عزلت را از خلق جدا کرد، و سدیگر را خودی^۱ خود را (= برای خودش) یکتا کرد» (انصاری، ۱۳۸۶: ۲۹۷).
- «به مهربانی و کرم خود ایشان را گرامی کرد و بناوخت و با آن ثنا^۲ خود خود کرد (= خودش را ثنا کرد)» (میبدی، ۱۳۷۱: ۲/۷۸۵).
- «آنکه صفت^۳ خود خود کرد (= خودش را توصیف کرد) گفت: أنا الاحد الصمد. منم خداوند یکتا در ذات یکتا در صفات بی همتا» (همان: ۴/۲۱۱۱).

بحث و بررسی

در حد اطلاع و جست‌وجوی نگارنده، در کتاب‌های دستور و تاریخ زبان فارسی از ضمیر «خود خود» ذکری نشده است. علاوه بر لهجه بلخ و فارسی هروی (فکرت، ۱۳۷۶ و ۱۴۰۰) که پیش‌تر گفته شد، در امثال و حکم مردم هزاره افغانستان هم «خود خود» با همین کاربرد رواج دارد:

- «خود خوره گوم کده
خودش را گم کرده؛ غرور و نخوت به او دست داده، غافل شده.

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد آمدن «ی» در جایگاه نشانه اضافه بنگرید به خانلری (۱۳۸۲: ۳/۱۶۳). در ادبیات شفاهی برخی مناطق خراسان نیز به جای کسره نشانه اضافه، گاه از *i*- استفاده می‌شود، از آن جمله است:

šekar dar bâro gol sar bare dâra hamu luk-i meyâni ke sandal bâr-e dâra
va daste nâkasun owsâre dâra berâye xâtere bičâra najmâ

«همان لوکی میانی (= شتر نر وسطی) که صندل بار دارد / شکر در بار و گل سر بار دارد

برای خاطر بیچاره نجما / به دست ناکسان افسار دارد (روایت حصار جوق، نیشابور)

یا:

alâ sabad dar dast-e meyle bâq dâri halâ ey doxtar do češmâi zâq dâri
xodâ sarom râ biška o dardom davâ ko hoy sabad dar dast-e meyl-i bâqe mâ ko

«هلا ای دختر دو چشمان زاغ (= سیاه) داری / الا سبد در دست میل باغ داری

های سبد در دست میلی باغ (میل باغ) ما کن / خدا سرم را بشکن و دردم دوا کن (روایت کَهک، داورزن)

۲. برای آگاهی بیشتر در مورد «آمدن کسره در جایگاه نشانه مفعول» بنگرید به طیب‌زاده (۱۳۸۲: ۱۱۷-۱۰۳).

۳. برای آگاهی از نوع کسره بنگرید به پی‌نوشت قبل

- خود خوره مخوره. xod xora moxora.

خودش را می خورد؛ با افکار بدبینانه باعث رنج و عذاب خود می شود. غصه و اندوه زیاد می خورد.

- خود خوره دهفت آو رحمت شوست xod xora da haft âw-e rahmat šuš.

خود [ش] را به هفت آب رحمت شست؛ به شدت خود را بی گناه جلوه داد. درباره متهمی به کار برند که شدیداً ادعای برائت کند (خاوری، ۱۳۹۵: ۲۷۴ - ۲۷۳).

در گنجینه گویش های ایرانی؛ خراسان ۱ (صادقی و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۷-۴۶) نیز به صراحت بیان شده که در گویش روستاهای آردکول [از توابع زیرکوه قاین]، دربند [از توابع تایباد] و وکیل آباد [از توابع تربت جام] ساختمان ضمائر مشترک در نقش های انعکاسی و تأکیدی با یکدیگر متفاوت است. در سه گویش مذکور، برای صرف ضمائر مشترک در نقش تأکیدی، پس از ضمیر مشترک، ضمیر شخصی منفصل می آید، مانند:

- «من خودم او را در مزرعه دیدم»

فارسی	اردکولی	دربندی	وکیل آبادی
خودم	xod ma	xod ma	xod me

اما ضمیر مشترک، در نقش انعکاسی فقط یک عضو: xod xo دارد، مانند جمله زیر که در این سه گویش، به جای «خودم» xod xo به کار می رود:

- «همین امشب باید خودم را به شهر برسانم، برای اینکه برادرم را ببینم» (همان: ۳۶۱).

اردکولی	:	hami am-šow megar, <u>xod xo-r</u> be-rasun-om be ša:r, berey-ke borâr xod xo-r be-bin-om.
دربندی	:	hami em-šow bâyad <u>xod xo-r</u> ve ša:r be-rasun-o ve-xâter-i-ke borâdar xo-r be-bin-o.
وکیل آبادی	:	ham om-šow bâyad <u>xod xo-r</u> be ša:r be-rasun-o bere-ke borâr xo-r be-bin-o.

در این کتاب، شاهد های دیگری نیز برای کاربرد این ضمیر دیده می شود، از آن جمله

است:

gof va hami qabr-a, xod xo-r mi-šu-r-o, in-â r-am bar xo mi-kon-o ... jell-â xod xo-r, badal-šu-hâ-r, vam tu bast-a ka portow dâ.

- گفت: «به همین گور باباش! خودم را می شویم، این ها را هم تن خود می کنم... لباس های

خودش را، بدل شویه ها را داخل بقیچه بست. بقیچه را انداخت (همان: ۳۸۷)

ضمیر انعکاسی «خود خود» در گویش مردم شهر نهبندان نیز کاربرد دارد (محمودی، ۱۳۹۵: ۵۰). افزون بر شاهد‌های متنی و گویشی بیان شده، ضمیر مورد بررسی در ادبیات شفاهی ضبط شده از برخی مناطق خراسان جنوبی و خراسان رضوی هم شنیده می‌شود:

išu xod xo ra bezak ke.

- ایشان خودشان را بزک کردند (قصه «دختر برزگر و پسر شاه»، روایت طارق، نهبندان).
hamey dabdaba o kabkabey moqol doxtar var-dâšt-o bord xuney xod xo.
- همه دبدبه و کبکبه مغول دختر [را] برداشت و برد خانه خودش (قصه «مغول دختر» روایت نوغاب هندوالان، درمیان).

hamoqzar ke az xod xo, da hamoqzaram az mâ d-an.

- همان قدر که از خودشان [دارند]، ده برابر هم از ما دهند (قصه «مشکل گشا» روایت آبگرم، درمیان).

i-r be amr-e xodâ kalu kerd, be šir xod xo.

- [دیو] او را به امر خدا بزرگ کرد، با شیر خودش (قصه «دیو و پسر لهراسب»، روایت خواف).

čiš-e i nēkak be xohar-e šērak efti, nâzgol. xoš-i âmad. xedey xod xo naqša-hâ kešid.

- چشم این نیکک به خواهر شیرک افتاد، نازگل. خوشش آمد. با خودش نقشه‌ها کشید (قصه «شیرک و نیکک»، روایت کرات، تایباد).

ke lâqal be-fam-em ke i âdam-e šoda ke xod xor me-tana be-čarx-un-a.

- که لااقل بفهمیم که او آدمی شده که خودش را می‌تواند بچرخاند (قصه «پسر تنبل»، روایت کهجه، تایباد).

i-r me-bara šow be xâna xod xo, behlul ke esterâhat kona... behlul maya az-i var be i yâd be-da ke eštow xod xor nejât be-da ...

- او را می‌برد شب به خانه خودش، بهلول که استراحت کند... بهلول می‌خواهد از این طرف به او یاد دهد که چگونه خودش را نجات دهد («پندهای بهلول»، روایت تربت‌جام).

me-ri heyzom me-kani, me-ri moft me-di-y-o me-y-ayi be xana, bâz xod xor monda dari inje be sar mâ sar sedâ mi-koni.

- می‌روی هیزم می‌کنی، می‌روی مفت می‌دهی و می‌آیی به خانه، باز خودت را خسته

داری اینجا با ما سروصدا می کنی (قصه «پیر هیزم کن و کوزه طلا» روایت تربت جام).
mâdar pâtešâ xod xor šost-o i doxtar xod xor šost.
- مادر پادشاه خودش را شست و این دختر خودش را شست (قصه «زیتون» روایت فریمان).

bâd kerda mega guši xod xor ke bačča ke neyom bar mo dari
namigi howsana migi

- «باد کرده می گوید: گوشی خودت را که نمی گویی / بچه که نیستم برای من داری
افسانه می گوئی» (شعر طنز محلی «تلفن همراه مادر»، استای، تایباد).

بر مبنای شاهدهای متنی و گویشی فوق، بیان چند نکته درباره این ضمیر ضرورت دارد:
۱. امکان حذف نشانه اضافه، و حذف صامت «د» از ضمیر «خود» در حالت غیر
اضافی یکی از ویژگی های گویشی مناطقی است که برای کاربرد ضمیر مدنظر از آنها
شاهد آورده شده است.

۲. چنان که پیش تر گفته شد در گویش های اردکولی، دربندی و وکیل آبادی، ضمیر
مشترک در نقش انعکاسی برای مفرد و جمع فقط یک عضو: xod xo دارد. این نکته، در
مورد شاهدهای استخراج شده از متون و ادبیات شفاهی هم صدق می کند:

آتش گفتش که: «برون آمدم از خود خود (= خودم) روی بپوشم چرا؟»
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۱۵۶)

بی خودم کن که از آن حالت آزادی هاست بنده آن نفرم کز خود خود (= خودشان) آزادند
(همان: ۲/۱۳۸)

išu xod xo ra bezak ke.

- ایشان خودشان را بزک کردند (قصه «دختر برزگر و پسر شاه»، روایت طارق، نهبندان).

i-r be amre xodâ kalu kerd, be šir xod xo.

- [دیو] او را به امر خدا بزرگ کرد، با شیر خودش (قصه «دیو و پسر لهراسب»، روایت
خواف).

۳. این ضمیر در نقش های زیر دیده می شود:

الف. مفعول بی واسطه

ای که تو چشمه حیوان و بهار چمنی

چو منی تو خود خود (= خودش) را که بگوید چو منی؟!

(همان: ۱۶۳/۶)

mâdar pâtešâ xod xor šost-o i doxtar xod xor šost.
مادر پادشاه خودش را شست و این دختر خودش را شست (قصه «زیتون» روایت فریمان).
ب. مفعول باواسطه

آتش گفتش که: «برون آمدم از خود خود (= خودم) روی بپوشم چرا؟»
(همان: ۱۵۶/۱)

هین ز منی خیز کن با همه آمیز کن با خود خود (=خودت) حبه با همه چون معدنی
(همان: ۲۴۴/۶)

čiš-e i nēkak be xohar-e šērak efti, nâzgol. xoš-i âmad. xedey xod xo naqša-hâ kešid.

- چشم این نیکک به خواهر شیرک افتاد، نازگل. خوشش آمد. با خودش نقشه‌ها کشید
(قصه «شیرک و نیکک»، روایت گرات، تایباد).

hamoqzar ke az xod xo, da hamoqzaram az mâ dan.

- همان قدر که از خودشان [دارند]، ده برابر هم از ما دهند (قصه «مشکل گشا» روایت
آبگرم، درمیان).
پ. مضاف الیه

hamey dabdaba o kabkabey moqol doxtar var-dâšt-o bord xuney xod xo.

- همه دبدبه و کبکبه مغول دختر [را] برداشت و برد خانه خودش (قصه «مغول دختر»
روایت نوغان هندوالان، درمیان).

۴. «خود خود» در جمله نقش دستوری واحد بر عهده دارد. حذف مضاف و نشانه

اضافه به لحاظ معنایی و دستوری خللی در جمله ایجاد نمی‌کند. در غیر این صورت **خود**
خود ضمیر انعکاسی محسوب نمی‌شود. برای نمونه، در جمله گویشی زیر xod حرف
اضافه به معنی «با» است:

me-ga ke me to ra mi-bar-o xod xo.

- می گوید که من تو را می برم با خود (قصه «دختر برزگر و پسر شاه»، روایت طارق،
نهبندان).

در بیت زیر نیز «خود» در کاربرد اول مفعول باواسطه و در کاربرد دوم مفعول

بی واسطه است:

ز دانش‌ها بشویم دل، ز خود خود را کنم غافل که سوی دلبر مقبل نشاید ذوفنون رفتن
(همان: ۱۳۶/۴)

۵. در گویش شهر نهبندان، ضمیر مورد بررسی، علاوه بر صورت xod xo، گاه با ساختمان xod ke xod نیز شنیده می‌شود:
didi eštē teflek xod ke xo mizā.

- دیدی چطور طفلک خودش را می‌زد؟
māmā ju! aga pele dēri var xod ke xo kēše bestu.
- مادر جان! اگر پولی داری برای خودت کفشی بگیر (محمودی، ۱۳۹۵: ۵۱-۵۰).

۶. ضمیر «خود خود» از جمله عناصر زبانی مشترک بین لهجه بلخ و غزلیات شمس است. برپایه منابع مکتوب و پژوهش‌های میدانی نگارنده در گویش‌های محلی هرات، شرق بیرجند و درمیان - که طبقات الصوفیه، کشف‌الاسرار و دیوان نزاری قهستانی متعلق به آن مناطق است - نیز هنوز ضمیر انعکاسی «خود خود» در گفتار روزمره مردم متداول است. در این میان، با گوش‌سپاری به داده‌های زبانی نسبتاً زیاد ضبط شده از مناطق نزدیک به زادگاه عطار، «گندشتن» یا «کدکن» هر دو از توابع شهرستان تربت حیدریه (فتوحی، ۱۳۹۸: ۶۵۹-۶۵۶)، شاهدی برای کاربرد ضمیر «خود خود» پیدا نشد؛ ازین رو به نظر می‌رسد در گذر زمان، گستره جغرافیایی کاربرد این ضمیر کاهش یافته است.

۷. در متن پژوهی باید به تفاوت‌های ناشی از متغیرهای جغرافیایی در گونه‌ها و سبک‌های فارسی توجه ویژه داشت؛ چراکه برخی جملات صحیح و متداول در برخی گونه‌های فارسی ممکن است در سایر گونه‌ها به نحوی دیگر به کار روند. مطالعه این نوع عنصرهای دستوری، می‌تواند نکات جدید و مهمی در اختیار سبک‌شناسان و گویش‌شناسان قرار دهد (فتوحی، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۰؛ طیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۱۰). برپایه شاهدهای متنی و گویشی پیش‌گفته، ضمیر انعکاسی «خود خود»، در لهجه‌ها و گویش‌های بلخ، هرات، مناطق هزاره‌نشین افغانستان، شرق خراسان جنوبی، شرقی خراسان رضوی و برخی متون کهن تألیف یا سروده شده در این نواحی، عنصری دستوری با هویت مستقل است و باید آن را از منظر قواعد زبان گفتاری رایج در همین مناطق بررسی کرد.

نتیجه گیری

سبک‌شناسان و زبان‌شناسان، پیرامون اهمیت توجه به تفاوت‌های ناشی از متغیرهای جغرافیایی در گونه‌ها و سبک‌های فارسی اتفاق نظر دارند. بر این مبنا، در نوشتار حاضر، کاربرد مشترک ضمیر انعکاسی «خود خود» در گویش‌های بلخ، هرات، مناطق هزاره‌نشین افغانستان، شرق خراسان جنوبی و شرق خراسان رضوی و برخی متون کهن متعلق به این مناطق بررسی شد. دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که «خود خود»، «ضمیر انعکاسی» است، برای مفرد و جمع فقط یک عضو دارد و می‌تواند در جمله، نقش‌های دستوری مفعول بی‌واسطه، مفعول باواسطه و مضاف‌الیه را بر عهده گیرد. افزون‌بر این، «خود خود» در جمله نقش دستوری واحد بر عهده دارد، حفظ مضاف‌الیه و حذف مضاف و نشانه اضافه به‌لحاظ معنایی و دستوری خللی در جمله ایجاد نمی‌کند و به‌نظر می‌رسد در گذر زمان، گستره جغرافیایی کاربرد آن کم شده است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. چاپ ۵. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۶). *طبقات الصوفیه*. با مقدمه، مقابله، تصحیح و فهرس محمدسرور مولایی. چاپ ۲. تهران: توس.
- خانلری، پرویز. (۱۳۸۲). *تاریخ زبان فارسی*. جلد ۳. تهران: فرهنگ نشر نو.
- خاوری، محمدجواد. (۱۳۹۵). *امثال و حکم مردم هزاره*. تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.
- رجایی بخارایی، احمد علی. (۱۳۷۵). *لهجه بخارایی*. چاپ ۲. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- صادقی، محسن. (۱۳۹۳). «مری، واژه‌ای نادر در شاهنامه». *فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)*. (۸): صص ۱۲۹-۱۲۳.
- _____ (۱۴۰۲). «پرتوی نو بر فعل ربطی «اید» در طبقات الصوفیه». *ادبیات عرفانی*. دانشگاه الزهراء (س). ۱۵(۳۵). صص ۳۳-۹.
- صادقی، محسن و دیگران. (۱۳۹۹). *گنجینه گویش‌های ایرانی (استان خراسان ۱)*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طیب‌زاده، امید. (۱۳۸۲). «مفعول نشانه اضافه‌ای در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. (۲۱). صص ۱۱۷-۱۰۳.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری. (۱۳۸۶). *مصیبت‌نامه*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). *سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۸). «سندی درباره زادگاه عطار: گذشتن یا کدکن». *جشن‌نامه دکتر سیروس شمیسا*. به کوشش یاسر دالوند. تهران: کتاب سده. صص ۶۶۸-۶۵۶.
- فکرت، محمد آصف. (۱۳۷۶). *فارسی هروی: زبان گفتاری هرات*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ (۱۴۰۰). *لهجه بلخ و دریافت بهتر سخن مولانا*. چاپ ۲. تهران: عرفان.
- محمودی، ذبیح‌الله. (۱۳۹۵). *فرهنگ گویشی مردم نهبندان*. بیرجند: رزقی.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). *کلیات شمس*. ۱۰ جلد. با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ ۴. تهران: هرمس

_____ (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریز*. ۲ جلد. با مقدمه، گزینش و تفسیر
محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ ۴. تهران: سخن.
_____ (۱۳۹۸). *مثنوی معنوی*. ۲ جلد. به تصحیح و مقدمه محمد علی موحد. تهران:

هرمس.

میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدة الابرار*: معروف به تفسیر خواجه عبدالله
انصاری. ۱۰ جلد. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیر کبیر.
نزاری قهستانی، سعدالدین. (۱۳۷۱). *متن انتقادی دیوان حکیم نزاری قهستانی*. به جمع و تدوین
مظاهر مصفا. تهران: علمی.



References

- Abolqasmi, Mohsen (2006), A Historical grammar of The Persian language, 5th edition, Tehran: Samt. (In Persian)
- Ansari, Abdullah bin Mohammad (2007), *Tabaqat al-Sufiyah*, with the introduction, confrontation, correction and indexes by Mohammad Sorour Molaei, 2nd edition. Tehran: Toos. (In Persian)
- Attar, Farid al-Din Mohammad bin Ibrahim Neyshaburi. (2007). *Mosibat Name*. With an introduction, corrections and comments by Dr. Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Tehran: Sokhan. (In Persian)
- Fekrat, Mohammad Asif (1997). *Heravi Farsi: the spoken language of Herat*, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. (In Persian)
- Fekret, Muhammad Asif. (2021). *the dialect of Balkh and a better understanding of the words of Rumi. Part II*. Tehran: Erfan. (In Persian)
- Futohi, Mahmoud. (2011). *Stylistics of Theories, Approaches and Methods*. Tehran: Sokhan. (In Persian)
- Futohi, Mahmoud. (2019). "A document about the birthplace of Attar: Kundashtan or Kadkan". *The celebration of Dr. Sirius Shamisa, with the efforts of Yasser Dalvand*. Tehran: Kitab Sadeh. pp. 668-656.
- Khanlari, Parviz (2003), *history of Persian language*, vol. 3, Tehran: Farhang Neshar No. (In Persian)
- Khavari, Mohammad Javad. (2016). *Amsal-o Hekam of the Hazara People*. Tehran: Erfan Publishing Institute. (In Persian)
- Meshkato dini, Mahdi (2007). *Introduction to Persian Transformational Syntax*. Mashhad: Ferdowsi University. (In Persian)
- Meybodi, Abolfazl Rashid Al-din (1992). *Kashf al-Asrar wa Udat al-Abrar* : Known as the commentary of Khwaja Abdullah Ansari. 10 volumes. With the effort of Ali Asghar Hekmat. Tehran: Amir Kabir. (In Persian)
- Molavi, Jalaluddin Mohammad. (2019). *Masnavi-ye-Ma'navi, Volume 2*. Edited and introduced by Mohammad Ali Movahhed. 4th edition. Tehran: Hermes. (In Persian)
- Molavi, Jalaluddin Muhammad. (1999). *Koliat-e Shams Tabrizi*. 10 volumes. With corrections and footnotes by Badiozzaman Forouzanfar. Fourth volume. Tehran: Hermes. (In Persian)
- Molavi, Jalaluddin Muhammad. (2008). *Ghazaliyate Shams Tabrizi* With an introduction, corrections and comments by Dr. Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Tehran: Sokhan. (In Persian)
- Nizari Qohestani, Saad al-Din. (1992). *Critical text of the Divan of Hakim Nizari Qohestani*. Collected and edited by Mazahir Musafa. Tehran: Elmi. (In Persian)

- Rajai Bokharai, Ahmad Ali (1986). Bukhara dialect. 2nd edition. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. (In Persian)
- Sadeghi, Mohsen (2020). The Treasure of Iranian Dialects (Khorasan Province 1). With the cooperation of Safura Sahragerd, Ali Asdalahi Dasht Beyaz, Hossein Parivash, Fazallah Barzegar, Habib Aghaei Bajestan, Ali Mohammadian Gash and Mojtabi Nahardani. Tehran: Academy of Persian Language and Literature (APLL) . (In Persian)
- Sadeghi, Mohsen. (2014). “Mary, a Rare Word in Shahnameh”. Lexicography (Special Issue of Farhangestan). Vol. 8: pp. 123-129. (In Persian)
- Sadeghi, M. (2024). A new light on the copula (verb) “ayad/ āyad” in Tabaqat Al- Soufiye. *Mystical Literature*, 15(35), 9-33. doi: 10.22051/jml.2023.45395.2528. (In Persian)
- Tabibzadeh, Omid. (2003). “The Object of the Additional Mark in the Persian Language”. *Nameh Farhangestan*. Vol. 21: pp. 103-117. (In Persian)



©2025 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

**The reflexive pronoun “khode khod” in Ghazaliyate Shams
(A study of the reflection of a dialectal attribute)¹**

Mohsen Sadeghi²

Received: 2024/11/06

Accepted: 2025/02/18

Abstract

In his literary works, Jalāl al-Dīn Muḥammad Rūmī paid great attention to the native language of his family, which originated in the Vakhsh, Balkh, and eastern Khorasan regions. Therefore, understanding the native dialects of these regions is crucial for a more thorough appreciation of his works. In Ghazaliyate Shams, alongside “khod”, “khish” and “khishtan”, the pronoun “khode khod” is also sometimes observed. This study aims to investigate the contemporary usage of “khode khod.”. To achieve this, the study first presents evidences the usage of “khode khod” in Ghazaliyate Shams and other relevant texts. It then demonstrates its continuity and survival in certain modern dialects. Subsequently, with the help of the author's dialectal intuition, its various aspects are carefully examined. The findings indicate that, "khode khod" in the Persian dialects common in Balkh, Herat, the Hazara regions of Afghanistan, eastern South Khorasan and eastern Khorasan Razavi, and some ancient texts belonging to these regions, is a "reflexive pronoun" and can assume the grammatical cases of direct object, indirect object, and genitive case in a sentence.

It is also necessary to state that stylistics and linguists agree on the importance of paying attention to the differences resulting from geographical variables in Persian varieties and styles.

Keywords: Rumi, Ghazaliyate Shams, Reflexive pronoun, khode khod, Khorasan, Dialect, Iranian dialects.

1. DOI: 10.22051/jml.2025.48787.2629

2. Assistant Professor of Department of Persian Language and Literature, Payame- Noor University, Tehran, Iran. Email: mohsen.sadeghi@pnu.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997